

جان بوگان

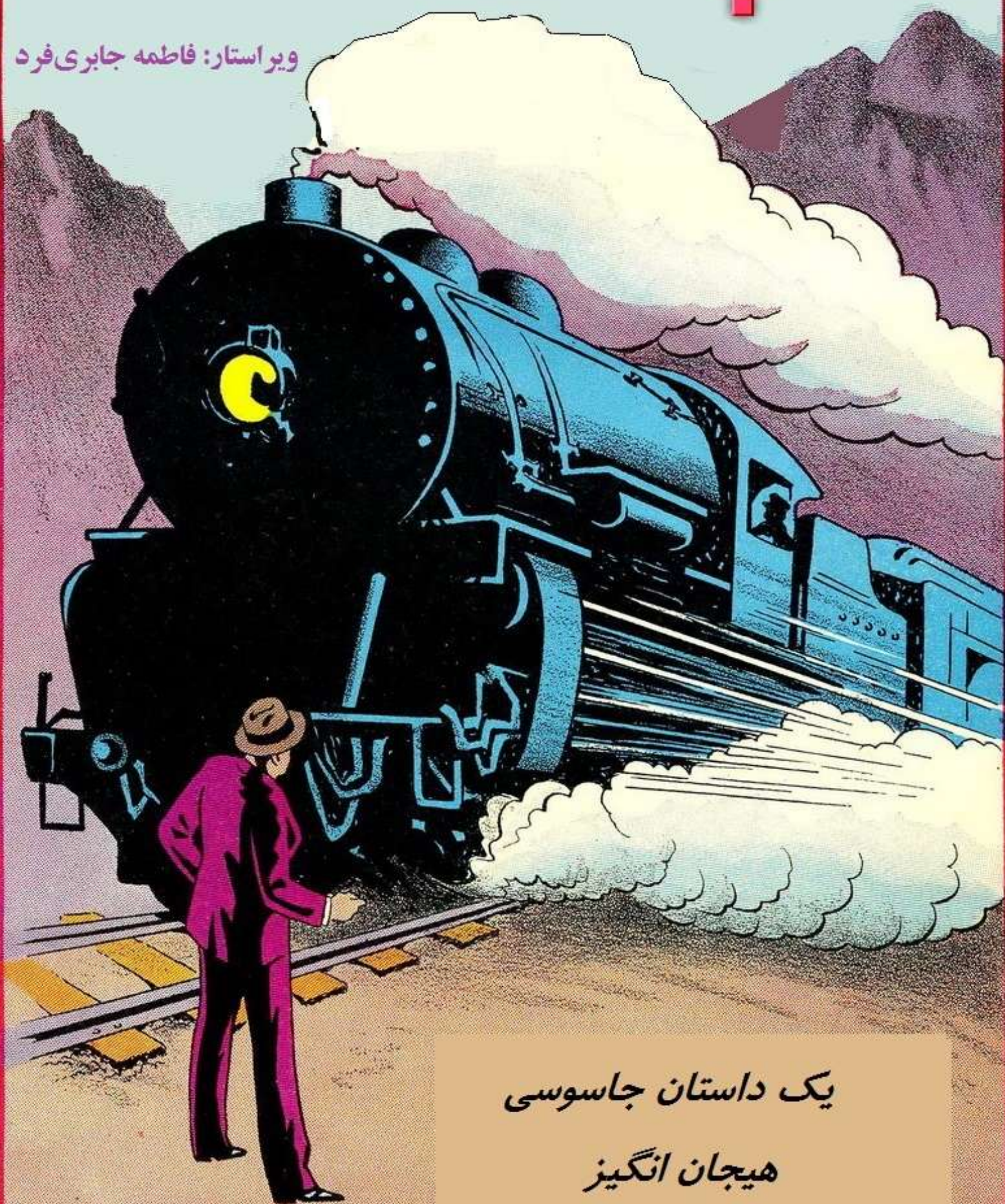
۳۹

پله

ترجمه:

محمد صادق جابری فرد

ویراستار: فاطمه جابری فرد



یک داستان جاسوسی

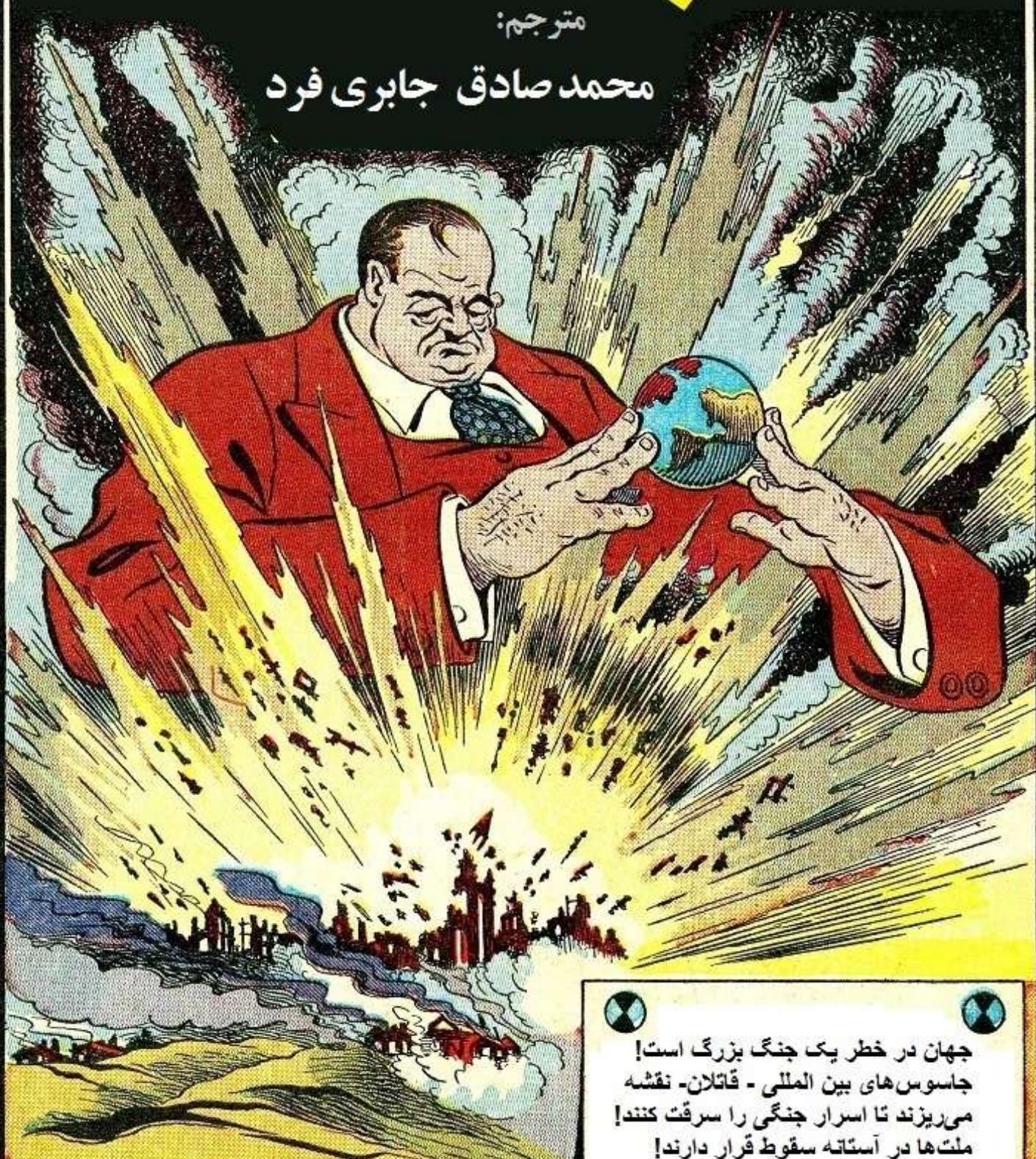
هیجان انگیز

جان بوکان

۳۹ پله

مترجم:

محمد صادق جابری فرد



جهان در خطر یک جنگ بزرگ است!
جاسوس‌های بین‌المللی - قاتلان - نقشه
می‌ریزند تا اسرار جنگی را سرقت کنند!
ملت‌ها در آستانه سقوط قرار دارند!
به این ترتیب، حلقه‌ی جاسوسی بزرگ
نقشه دارد تا بر جهان حکمرانی کند!

اقتباس داستان: دیک دیویس

تصویرگر: جیم لیوری

در همین لحظه، در سواحل انگلستان، دو مرد خطرناک دارند به ساحل می‌رسند... جاسوسانی بین‌المللی که خود را تابع هیچ کشوری نمی‌دانند و کار کثیفشان را در ازاء دریافت بالاترین پیشنهاد انجام می‌دهند.

کلاک، آیا توی این ماموریت موفق خواهی شد؟

ماموریت من خیانت به انگلستان برای نابودی آن است. هر کسی سر راهم قرار بگیرد رو نابود می‌کنم!

کنتز، تیرانداز و دستیار کلاک.

سیدنی کلاک؛ استاد جاسوسان اروپا.

بعدتر همان شب، هنی در حال ترک آپرا است.

میرم به آپارتمانم، در جاده رچنت-پارک شماره ۲.

تاکسی

لندن... زمان حال! ---- ریچارد هنی، قهرمان جنگی و مهندس معدن در جنوب آفریقا، برای تعطیلات در لندن است...

جنگ تمام شده، وضعیت برایم کسل کننده است!

باید اون پاور رو که خودش رو انداخت سر راه نقشه‌هامون بکشیم.

همون مردی که توی جاده‌ی «رچنت پارک» شماره ۲ زندگی می‌کنه؟ اون احمق ناشی! همین امشب باید بمیره.

در همین حال، یک اتومبیل مشکی شاسی کوتاه به سرعت خیابان‌های لندن را طی می‌کند... جاسوس‌ها وارد انگلیس شده‌اند.



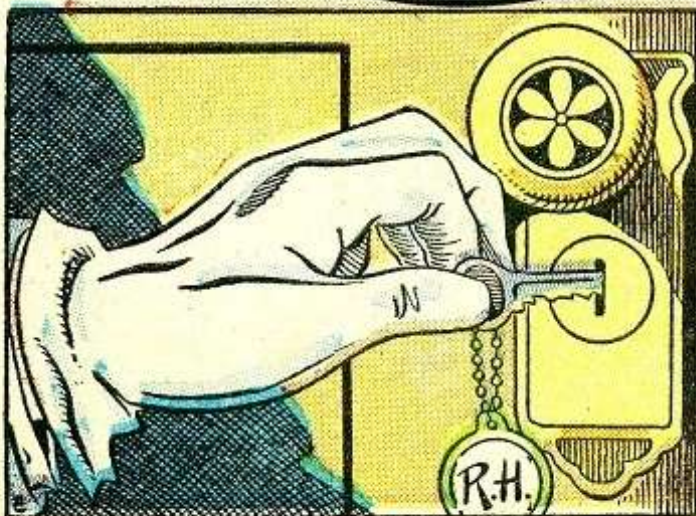
بعد از جنگ اوضاع
آرومه آقا. مگه
اینکه قتل رخ بده!

هیچ چیز هیجان انگیزی
توی لندن رخ نمی‌ده؟



ظرف یک ساعت باید
کشته بشه!

هیچ کسی به ما شک
نداره، به جز همون احمق
توی جاده رجنت پارک.



محله مثل قبرستان
ساکته.



دستا بالا، هنی!
منتظر تو بودم!

توی آپارتمان من
چیکار می کنی؟



چطور به مردی
که با اسلحه تهدیدم
می کنه اعتماد کنم؟

من «فرانک اسکادر» هستم...
شهروند امریکا! وارد یه ماجرای
اطلاعاتی-نظامی فوق محرمانه
شدم... و به کمک تو نیاز دارم.

نمی توانم ریسک کنم.
زندگی من توی خطرره!
و نمی توانم برم سراغ
پلیس! می دونی... من
مثلا مُرده ام!

«امروز صبح یه جسد خریدم...
با قد و وزنی مثل خودم. اگه با
وضعیت لندن آشنا باشی، این کار
آسونیه.»

داستان
اسکادر...



هنی، من بهت اعتماد دارم، چون از وقتی که
از آفریقای جنوبی اومدی زیر نظر دارمت. خبر
روزنامه‌ها از قهرمانی‌های تو در جنگ من رو
متقاعد کرده که حاضری جونت رو برای
سرزمینت به خطر بیاندازی. من همه چیز رو
درباره تو می‌دونم چون منم در همین ساختمان
زندگی می‌کنم. ما توی این آدرس خطرناک،
یعنی رجنت پارک شماره ۲، با هم همسایه‌ایم!
قاتلان دارن من رو تعقیب می‌کنن و مجبور شدم
با نا امیدی قدم به قدم از دستشون فرار کنم...



پست فطرت!

هنی داستان
اسکادر را
متوقف می‌کند.



«به جسد لباس‌های خودم رو پوشاندم،
گذاشتمش روی یه صندلی توی آپارتماتم. تا وقت
عصرانه آماده بودم که صورتش رو با شلیک
داغون کنم که نشون بدم خودکشی کردم!»

عالی شد!



اسکادر به داستاتش
ادامه می‌دهد...

من یه تاجر امریکایی
هستم که داشتم به وین
اتریش سفر می‌کردم. اما
سر راه نقشه‌ای قرار گرفتم
که می‌خواه جنگ جهانی
سوم رو شروع کنه... توی
همین ده روز آینده!

خب این رو به
وزارت امور
خارجه بریتانیا
اطلاع بده.



حالا تو دستات
رو بگیر بالا، اسکادر!
زود باش حقیقت
رو بگو ببینم!

داشتم حقیقت رو
می‌گفتم. مجبور
بودم تظاهر به خودکشی
کنم که جونم رو نجات
بدم... تا تعقیب کننده‌ها
دست از سرم بردارند!
گروه کلاک دنبال هستن!



وزارت خارج بریتانیا حرفم رو باور نمی‌کنه.
من مدرک قانع کننده‌ای برای اونها ندارم.
پس باید مخفی بشم تا وقتی که مدرک خوبی
پیدا کنم.

توی کافه‌ای در وین این دفترچه‌ی مشکی رو
پیدا کردم، یه پیام رمزی توش هست. اگه بتونم
رمزگشایی کنم، مدرکی ضد کلاک خواهم داشت!



پیام رمزی که می‌تواند
انگلستان را نابود کند
و اروپا را وارد جنگ
جهانی سوم نماید.

۱۴

پیام رمز شامل یک سری
اعداد است:

21311122-421514
442324424454-33243315-4344153543
24-13344533441514-44231532
441533-431551153344151533-3532

اسکادر تعریف می‌کند که چطور
مرگ در یکا قدمی او بوده.



در دو روز گذشته
مردانی سعی کردن من
رو بکشن، چون این
دفترچه رو در
اختیار دارم.



چی باعث شده فکر کنی
این پیام رمز قابل
اعتمادیه؟



«وقتی داشتیم رد می‌شدم، مجسمه‌ای مرمی
از به پنجره افتاد کنارم...»



همین امروز ترمز
ماشینم رو
عوض کردم.

معجزه است که
نمردی!

حالم خوبه.

مواظب باش!



یکی من رو عمدا هل داد مقابل یه تاکسی...

یه گروه تبهکار از جاسوس‌های
بین المللی که رئیسش سیدنی کلاکه.
توی تمام اروپا کار می‌کنن!

گروه کلاک
چه کسانی
هستن؟



دو بار تیرشون خورده نزدیکم...
شاید سومین بار کارم تموم بشه! یه
خاطر همین خواستم با اون جسد رد
گم کنم... تا دیگه دنبالم نباشن. گروه
کلاک فکر می‌کنن من مرده‌ام!



همین زمان، آپارتمان اسکادر، یک طبقه پایین تر...

خودکشی کرده!



ما نمی‌تونیم مطمئن باشیم، چون صورتش از بین رفته. ساختمون رو بگرد و مطمئن شو که اسکادر یه جسد به جای خودش جا نزده.

بهت اعتماد می‌کنم، اسکادر. می‌تونی روی کمک من حساب کنی.

در حالیکه در طبقه بالا اسکادر یک دوست به دست می‌آورد.

تو انسان شریفی هستی. هنوز جزئیات زیادی رو نمی‌دونم. طرح کثیف کلی اینه که وقتی نخست وزیر یونان، کارولیدس، هفته آینده به لندن میاد، اون رو بکشن. و با این کار جنگ تازه‌ای بر پا کنن. تا وقتی مدرکی نداشته باشیم نمی‌تونیم بهش هشدار بدیم.



هر طبقه یه بالکن داره. از دیوار برو بالا و نگاه کن چراغ کدوم آپارتمان هنوز روشنه. می‌خوام از بابت اسکادر مطمئن باشم!

همین الان شروع می‌کنم.



نقشه کلاک شامل نابودی ناوگان دریایی
بریتانیا است. بعد انگلستان، اروپا و آمریکا
وارد نبرد و ویرانگر می‌شن.



کلتز از بیرون ساختمان
مشغول عبور از کنار طبقات
است... و دارد به آپارتمان
هنی نزدیک و نزدیکتر
می‌شود...



نیاید هیچ فرصتی رو
از دست بدیم! همین امشب
باید رمز رو باز کنیم.

باید کلاک رو توی
بازی خودش شکست
بدیم!



دو مرد، بی خبر از حضور کلتر، می‌خواهند پیام را رمزگشایی کنند...

پشت در رو زنجیر بیانداز. نمی‌خواهیم که وسط کار کسی بیدار تو. می‌رم یه قوری قهوه درست کنم که بیدار نگه‌مون داره.

کلتر طعمه خودش را می‌بیند...



عجب هدف آسونی!

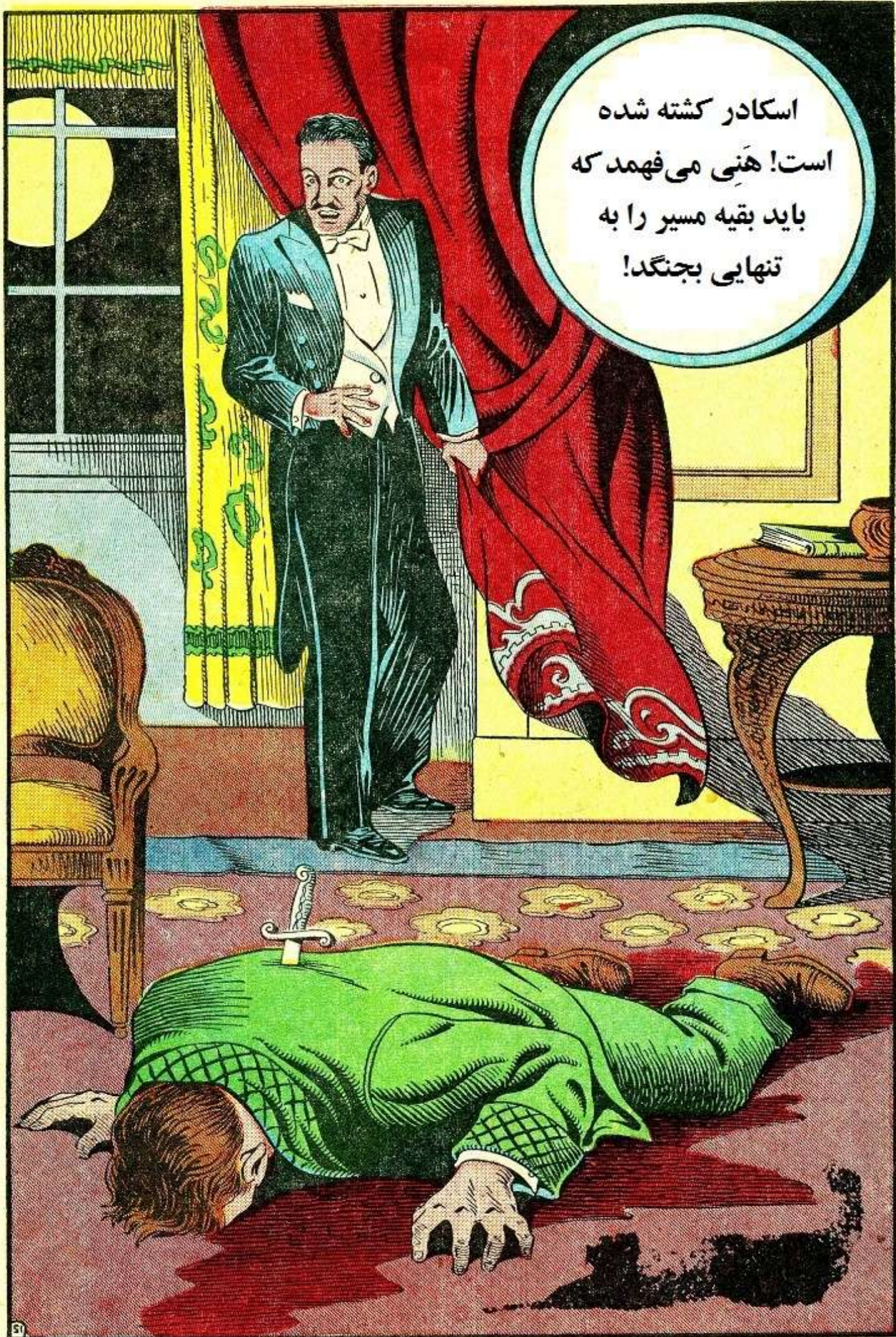
صدای فریادی گوش‌خراش بلند می‌شود!

اسکادر!

چه اتفاقی افتاد؟



اسکادر کشته شده
است! هنی می فهمد که
باید بقیه مسیر را به
تنهایی بچنگد!





ریچارد هنی، آگاه از اینکه زندگی‌اش در خطر است، نقشه‌ای دارد که مثل یک کارگر از آنجا فرار کند...



هنی، گرفتمت!

قاتل حمله می‌کند.

40

فعلا این مشت رو
نوش جون کن!

کنترل بر اثر ضربه
بیهوش می‌شود.

به این راحتی
نمی‌تونی من
رو بکشی!

هنی با ظاهری مبدل ساختمان را ترک
می‌کند. او و کلاک یکدیگر را
نمی‌شناسند، و به عنوان دو دشمن
باید وقتی دیگر همدیگر را ببینند.
کلاک نقشه دارد تا انگلستان را با
جنگ جهانی سوم نابود کند... هنی
قصد دارد با فریب دادن استاد
جاسوسان، برای رمزگشایی پیام
فرصت ایجاد کند.

بعدتر،
همان روز...

قطار «رویال اسکات
اکسپرس» به سوی
سرزمین مترفع اسکاتلند
می‌رود، جاییکه مردی
تحت تعقیب می‌تواند
چندین هفته بدون ایجاد
ردی از خود مخفی شود.

واگن درجه سه...

ایستگاه بعدی پیاده می‌شم.
بعد توی یه مسافرخانه‌ی
ساده مخفی می‌شم و رمز رو
باز می‌کنم. هیچ کس توی این
کشور من رو نمی‌شناسه.

یکی از ایستگاه‌های راه آهن... خبر بد
به سرعت منتشر شده است...

فوق العاده!
فوق العاده!
خبر قتل!

روزنامه! دریاره‌ی
من نوشته!

TION

EXTRA

لندن

روزنامه

فوق العاده

VOL. 26 NO. 74

مردی از رجنٹ پارک
یک امریکایی را کشت
ریچارد هنی به دوستش خنجر زد



ریچارد هنی

مهندس معدنی باسیل که به دوست امریکایش
چاقو زد، احتمالاً به سوی اسکاتلند گریخته!
کارکنان راه آهن مراقب مشاهده مردی با لباس کار
باشند که سوار قطار رویال اسکات اکسپرس شده...



در همین زمان،
جلسه‌ی راهبردی
در مقر کلاک،
جایی در اسکاتلند.

ریچارد هنی در اسکاتلند. اون از نقشه ما خبر
دارد. ممکنه به اتهام قتل خودش رو به پلیس
تسلیم کنه. اما می‌ترسه که پلیس مانع از
رمزگشایی پیامی بشه که از اسکادر بهش رسیده.
اون می‌خواد رمز رو باز کنه، تا این قضیه رو
به وزارت امور خارجه بریتانیا
اطلاع بده.

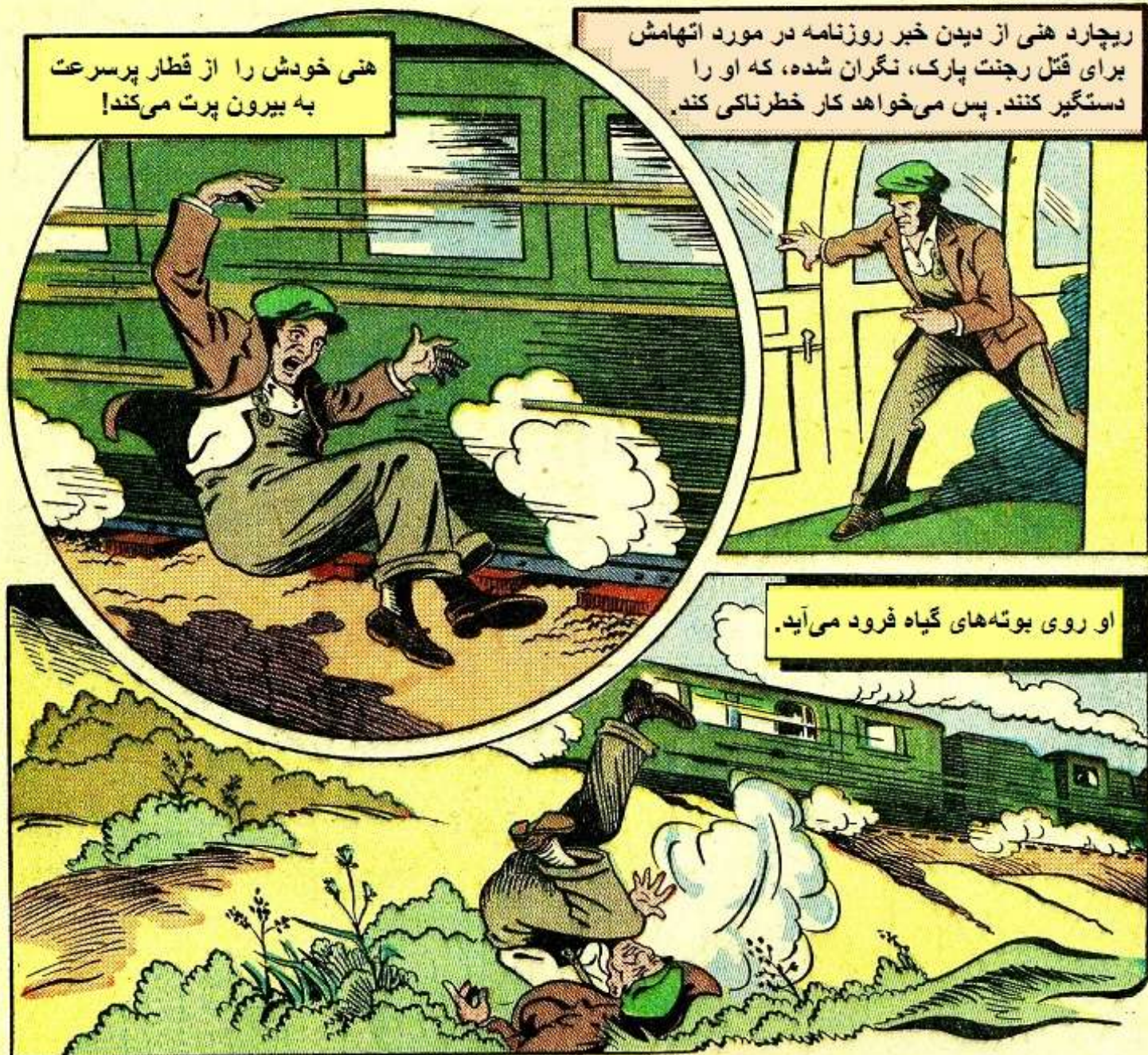
پلیس نتونسته هنی رو دستگیری کنه.
ما باید جاش رو پیدا کنیم و بهش شلیک
کنیم، پیش از اینکه نقشه‌های ما رو
کشف کنه و مار رو به کشتن بده!

اسکاتلند رو خوب و با
دقت بگردید! هنی رو
مرده یا زنده پیدا کنید!



ریچارد هنی از دیدن خبر روزنامه در مورد اتهامش
برای قتل رجنت پارک، نگران شده، که او را
دستگیر کنند. پس می‌خواهد کار خطرناکی کند.

هنی خودش را از قطار پرسرعت
به بیرون پرت می‌کند!



او روی بوته‌های گیاه فرود می‌آید.

دیدم یه مردی از قطار در حال حرکت
بیرون پرید. برو نزدیک تر. می‌خوام
بهتر نگاه کنم!

کلتر سوار بر هواپیما در
ارتفاع کم، بر فراز مسیر
خط آهن، به دنبال هنی
می‌گردد...



کلتز با دوربینی پر قدرت بین بوته‌ها دنبال
هنی می‌گردد...

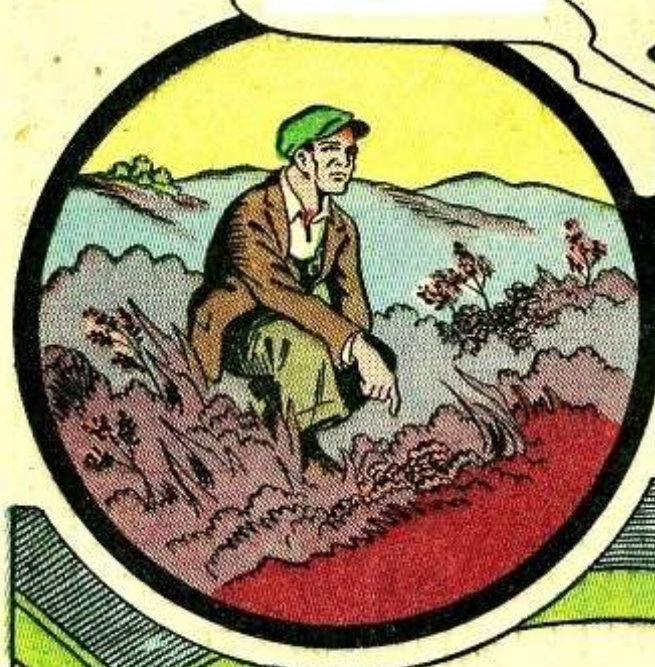


هنی رو دیدم!

مطمئننا اون هنی هستش!



نگرانم، نکنه اون
هوایما دنبال من
می‌گردد؟



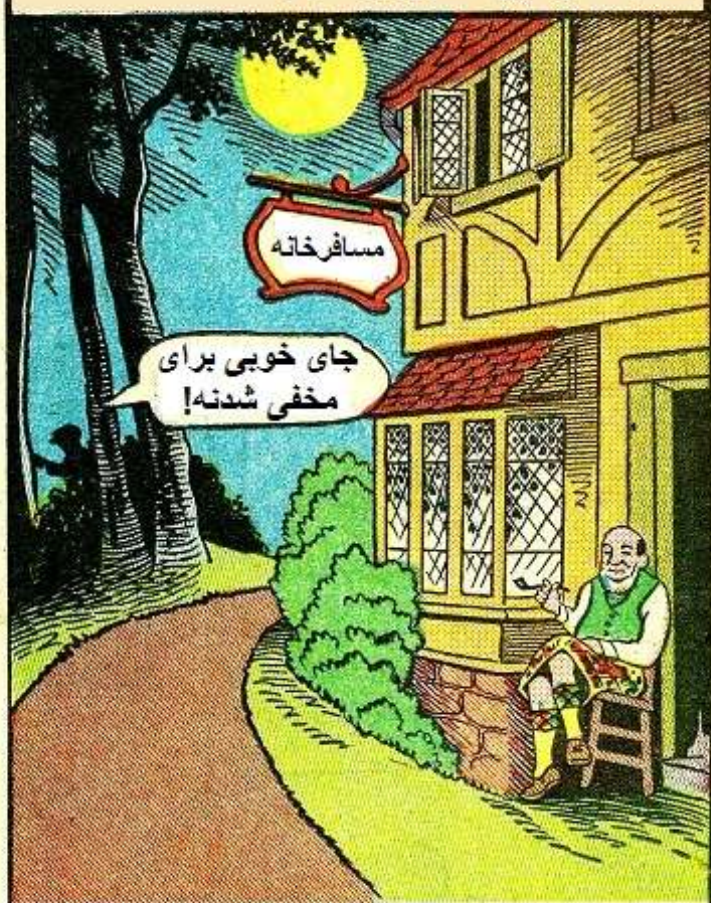
با مقر کلاک تماس بگیریم بگیر، یگو... «آماده بشید
گروه تجسس رو با اتومبیل بفرستید. محوطه رو
محاصره کنید. محل: ده مایل در جنوب غربی «سنت
اندرو کرک». هنی دارد مثل یه خرگوش در تله
می‌افته!»



بدون هیچ هشدار، یک
ماشین اسپرت پرسرعت
به رانندگی کلتر از راه
می‌رسد...



هنی بیخبر از اینکه جایش به وسیله هواپیما کشف
شده، به یک مسافرخانه‌ی قدیمی اسکاتلندی رسیده.
که به نظر هیچ مشتری‌ای ندارد.





یه تیر شلیک شد! من رو دیدن! اما
هنوز برای فرار فرصت دارم.



آه! یه ماشین عالی! سرعت متوسط
۱۲۰! حداکثر سرعت ۱۵۵! خیلی
زود از اینجا دور می‌شم!



هنی با حداکثر سرعت به راه
می‌افتد... و کلنر را پشت سر
می‌گذارد!



هنی، پیش از اینکه
ده مایل دور بشی،
می‌گیریمت!

هنی یک بار دیگر بر مامور سیدنی
کلاک پیشی گرفت. او ماشین را با
صدای غرش پر قدرتی در جاده‌های
شیب‌دار اسکاتلند می‌راند.
هنی پرشهامت، نمی‌داند که موفقیتش
چقدر دوام خواهد آورد. سپس پیامی
از رادیوی ماشین پخش می‌شود...



«یک اعلان رادیویی از رادیوی بریتانیا... قاتل محله
رجنت پارک به احتمال زیاد در یک ماشین اسپرت در
ارتفاعات اسکاتلند است. یک مسافرخانه دار پنج
دقیقه قبل این موضوع را به "اسکاتلند یارد" گزارش
کرده. ریچارد هنی در حال حرکت به سمت ایستگاه
پلیس محلی در "سنت اندرو" است!»



هنی بر اثر نور یک ماشین دیگر دیدش را از دست می‌دهد. کنترل اتومبیل پر قدرت از دستش خارج می‌شود...



همانطور که کلتر پیش بینی کرد، هنی دارد توی تله گرفتار می‌شود.

پلیس محلی دنباله‌مه، و اونها هرگز داستان من رو باور نمی‌کنن. بهتره چراغ ماشین رو خاموش کنم.



ماشین سقوط می‌کند و آتش می‌گیرد!



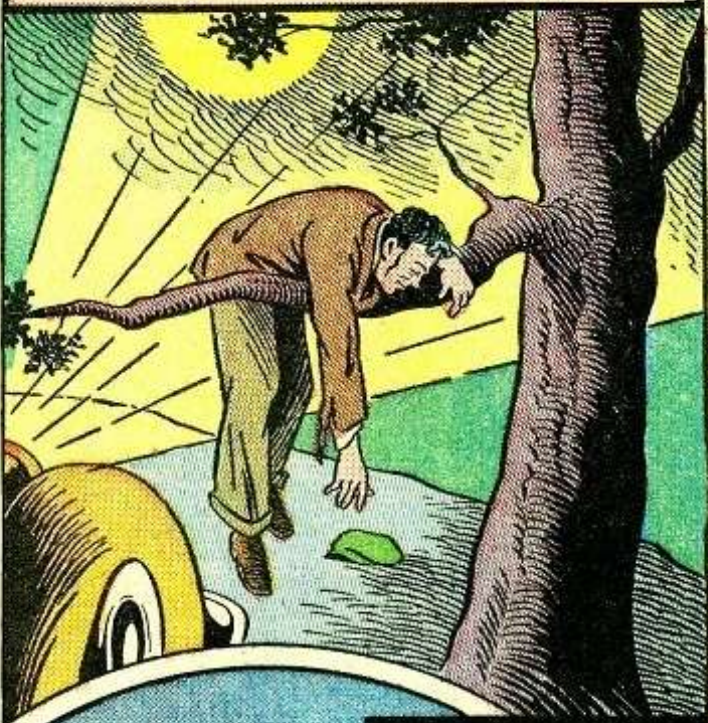
او نمی‌تواند ماشین را متوقف کند و در دره می‌افتد.



راننده ماشین دیگر هنی را که بیهوش است
از درخت پایین می آورد.

اما درحالیکه ماشین داشت سقوط می کرد، خود هنی
به شاخه ای کم ارتفاع گیر می کند. بدن بیهوش او
روی شاخه آویزان است.

هنوز زنده
است!



راننده هنی را
می شناسد.

ما در نیروی هوایی سلطنتی
بریتانیا با هم بودیم! اون
چونم رو نجات داد... من رو
از هواپیمای سقوط کرده توی
سن-لو بیرون کشید!

هری گوردون،
تو هستی؟

درست گفتی، پسر. درست شناختی،
خوش شانس که زنده موندی.
همونطور که توی جنگ بی پروا
پرواز می کردی، بی پروا هم رانندگی
می کنی. می خوام ببرمت کلبه شکارم
در همین نزدیکی. و مطمئن بشم
که سلامتی و هیچ مشکلی برات
پیش نیومده باشه.



کلبه شکار «سیر»
هری گوردون».

هیچ استخوانی ازت نشکسته.
هنی، تو چه زندگی پرهیجانی
داری.

امیدوارم همینطور باشه
که می‌گی. پلیس به جرم قتل
دنیالمه، و یه حلقه‌ی جاسوسی
بین المللی می‌خوان من رو
بکشن.

هنی توضیح
می‌دهد.

نقشه اینه که با ترور کارولیدس،
نخست وزیر یونان، جنگ جهانی
سوم رو به راه بیاندازن.
شخصیتی که برای کشتن در
نظر گرفتن، طرفدار حفظ صلح
در جهاته!

از این مسئله
مطمئنی؟

من یه چیزهایی درباره پیام‌های رمز می‌دونم.
بهت کمک می‌کنم. بریم اتاق زیر شیروانی روی
این مسئله کار کنیم. اگه گروه کلاک یا پلیس بیان
اینجا دنیالت، بهشون می‌گم اینجا نیستی و
پیشنهاد می‌دم برن محل تصادف رو بگردن.

از هیچ چیز مطمئن
نیستم تا وقتی که این پیام رو
رمزگشایی کنم. تا حالا فقط برای
حفظ جونم فرار کردم، وقت نشده
به این کار برسم.



پیام رمز سیدنی کلاک...

21311122 421514
442324424454--33243315
4344153543
24 13344533441514
44231532 441533
431551153344151533
3532

اتاق زیر
شیروانی...

هنی، این من رو یاد رمز عددی
می‌اندازه که سازمان اطلاعات
بریتانیا استفاده می‌کرد.



طرح نمونه...

حروف الفبای انگلیسی

A -- 1
B -- 2
C -- 3
D -- 4
414 ۴۱۴
DAD بابا

بله، به طور مثال...
الف ممکنه عدد ۱ باشه
و به همین ترتیب.

منظورت اینه که هر
عدد به جای یکی از
حروف الفبا قرار گرفته؟

مثال فارسی: الف -- ۱ پ -- ۲
۲۱۲۱ ۴ -- ت
بابا

یه حدسی دارم! ارقام طولانی
هستن، اما هیچ رقم تنهایی بزرگتر
از ۵ توش نیست. خودت ببین!
هنی، این یعنی که به شکل مربعی
یا اعداد رمزگذاری کردن.

این رمز ممکنه با همین روش کار
کنه، اما پیچیده‌تر باشه. ارقام
زیادی توش هست و به نظر
میاد کلمات خیلی طولانی
هستن.



ABCDEFGHIJKLMNOPQRSTUVWXYZ

حالا این بیست و پنج
حرف رو توی پنج ردیف
قرار بدیم...

۲۵ حرف:

ABCDE
FGHIJ
LMNOP
QRSTU
VWXYZ

اینها ۲۶ حرف الفبای انگلیسی هستن.
اگر حرف «کی» رو هم حذف کنیم و
به جاش از «سی» استفاده کنیم
می‌شن ۲۵ تا.

گوردون
توضیح می‌دهد.

یعنی با ترکیب عدد ردیف در چپ با عدد ستون
در بالا جای حرف معلوم می‌شه. برای مثال،
«ای» شامل ۱ در سمت چپ و ۱ در بالاست.
پس حرف «ای» می‌شه: ۱۱. برای «ایکس»
۵ در سمت چپ و ۳ در بالا، یعنی ۵۳... برای
نوشتن کلمه جاسوس (SPY) به سه حرف
«اس، پی، وای» نیاز داریم... رقم رمز شامل این
سه حرفه: ۴۳ و ۳۵ و ۵۴. بنابراین با همدیگره
می‌شن: ۴۳۳۵۵۴ که معادل کلمه جاسوسه.

۵ تا ستون و ۵ تا ردیف. جای
هر حرف الفبا یا شماره ستون
و ردیفش مشخص می‌شه.

1	2	3	4	5
1	A	B	C	D
2	F	G	H	I
3	L	M	N	O
4	Q	R	S	T
5	V	W	X	Y
	Z			

بیا با این روش پیام رمز داخل
دفترچه‌ی سیاه رو بخونیم.

1	2	3	4	5
A	B	C	D	E
F	G	H	I	J
L	M	N	O	P
Q	R	S	T	U
V	W	X	Y	Z

پیام در دفترچه‌ی
سیاه سیدنی بلاک.

21311122 421514
442324424454 33243315 4344153543
24 13344533441514 44231532
23242223 44241415
441533 431551153344151533 3532

پیام رمز عددی.

خط فارسی:
۲۱۳۱۱۱۲۲ ۴۲۱۵۱۴ ۴۴۲۲۲۴۴۲۴۴۴۴ ۳۳۲۴۳۳۱۵ ۴۴۴۴۱۵۳۵۴۳
۲۴ ۱۳۳۴۴۵۳۳۴۴۱۵۱۴ ۴۴۲۳۱۵۳۲ ۲۳۲۴۲۲۲۳ ۴۴۲۴۱۴۱۵
۴۴۱۵۳۳ ۴۳۱۵۵۱۱۵۳۳۴۴۱۵۱۵۳۳ ۳۵۳۲

گوردون و هنی
پیام دفترچه سیاه
را رمزگشایی
می‌کنند.

هنی، ما به نتیجه
رسیدیم.

نکته:

خواننده آشنا با حروف انگلیسی
می‌تواند پیش از خواندن جواب
در صفحه بعد، با استفاده از
مربع حروف و ارقام پیام که
در بالا آمده، خودش پیام را
رمزگشایی کند.

معادل فارسی:

رمزگشایی:

FLAG RED
21-31-11-22 42-15-14
THIRTY NINE STEPS
44-23-24-42-44-54---33-24-33-15----- 43-44-15-35-43
I COUNTED THEM
24 13-34-45-33-44-15-14 44-23-15-32
HIGH TIDE
23-24-22-23 44-24-14-15
TEN SEVENTEEN PM
44-15-33 43-15-51-15-33-44-15-15-33 35-32

پرچم قرمز

سی و نه پله

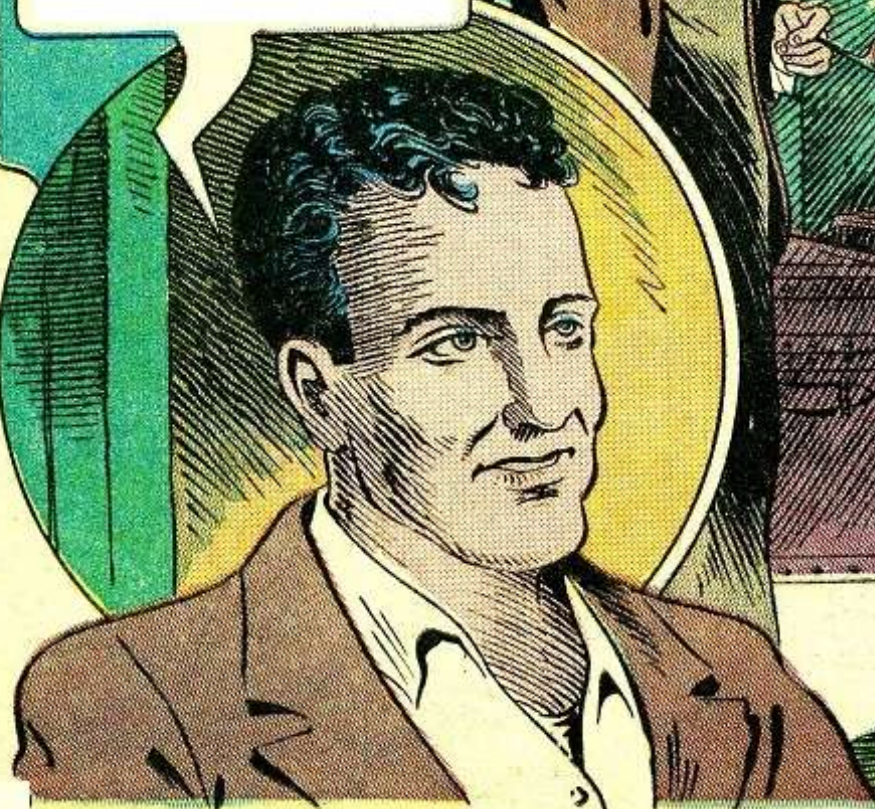
من آنها را شمردم

مد دریا

ده و هفده (دقیقه) شب

پرچم قرمز
سی و نه پله
من آنها را شمردم
مد دریا
ده و هفده دقیقه شب
... این یعنی چی؟

یه جورایی اسرار آمیز نوشته شده. به خاطر همین با همچین روش آسونی رمزگذاری شده. می‌تونم حدس بزنم که جایی در انگلستان مد دریا در ساعت ده و هفده دقیقه شب رخ می‌ده. در اون نقطه باید سی و نه پله بری پایین که به آب دریا منتهی می‌شه. اما چیزی که می‌خوام بدونم اینه که این چه ربطی با شروع سومین جنگ جهانی داره؟



هَنی، دیگه نباید وقت رو تلف کنی.
باید به وزارت امور خارجه
بریتانیا مراجعه کنی.

اما باید مدرکی
داشته باشم. این پیام
چه جور مدرکیه؟ از
این که چیزی معلوم
نمی‌شه.

شاید برای وزارت خارجه
مفهومی داشته باشه. ممکنه
اونها معنیش رو بفهمن.



اونها اصلا حرف من
رو باور نمی‌کنن.

چرا، قبول می‌کنن. عموی من وزیر
امور خارجه است. من از او مدن تو
بهش خبر می‌دم. یاقیش دیگه با
خودته اسمش «سِر والتر بولیوانت»
است.

نمی‌دونم، آیا ممکنه سِر
والتر بولیوانت معنای
رمز سی و نه پله رو
بدونه؟

می‌تونی همین فردا
صبح راه بیفتی بری.



صبح روز بعد...

هنگامی با جامه مبدل مثل یک
دوچرخه سوار مسافر، از میان
تپه‌های اسکاتلند می‌گذرد...
او قصد دارد در اولین ایستگاه
سوار قطار شود.

دیگه جاده امن نیست.
باید برم میون بوته‌ها.

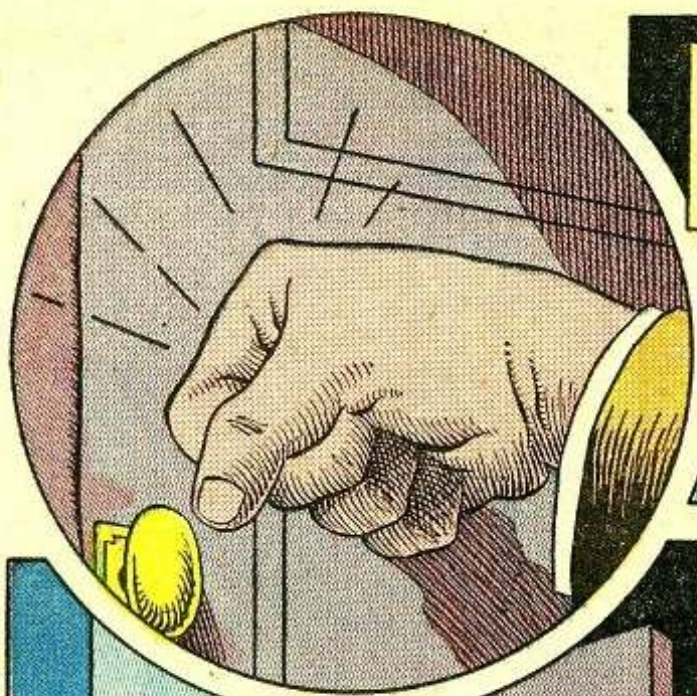
یک بار دیگر هواپیما،
مثل نشانی از ابلیس، در
آسمان ظاهر می‌شود...

تبهکاران سیدنی کلاک
هنوز دنیالم هستن!

یکی - دو ساعت وقتم رو با
گپ و گفت با این کشاورز
می‌گذرونم، اینطوری ممکنه گروه
کلاک ردم رو گم کنن.

یک خانه روستایی با ظاهری دوستانه
در دامنه تپه...

اگر هنی دقیق‌تر نگاه می‌کرد، درمی‌یافت که از دودکش‌ها دودی بیرون نمی‌آید. و کرکره پنجره‌ها بسته بود. آن مکان ظاهر عجیبی داشت.



چقدر اینجا تاریکه.



بیا تو، بیا تو!



خوش اومدی آقای هنی!

همینکه هنی وارد خانه روستایی می‌شود، در تاریکی شخصی درشت هیکل پشت سرش می‌آید و در را می‌بندد.



هني وارد مقر سيدني كلاك
شده بود...

تكون نخور، هني. دخالت بيچاي تو در
ماجرای «اسكادر» توي لندن، باعث شد
كلي دردسر براي ما ايجاد بشه.

هني ميخواهد زمان به
دست بياورد.

منظورتون رو نمي فهمم. اسم
من جورج هنريه. من دارم يا
دو چرخه اسكاتلند رو مي گردم.



تو ريچاره هني هستي، و اگه لازم
باشه تموم استخونات رو بشكنم
و ادارت مي كنم اعتراف بكني!

آقای كلاك، توي
اتاق بيسيم، يه پيام
برائون رسيده!



آقای هني رو
بياندازيد توي
زيرزمين تا من
برگردم!



هر لحظه ممکنه یه جنگ جهاتی
به راه بیفته و من اینجا توی یه
زیرزمین در اسکانند نشستم.

باید قبل از اینکه کلاک
برگرده از اینجا بزنم بیرون.

هنی با یک اقدام خطرناک دیگر
میخواهد با ایجاد انفجار راهش
را به سوی آزادی باز کند.

جعبه‌ی مورد علاقه من! شاید این رو
فراموش کردن. یا اینکه کلاک نمی‌دونه
من ده سال مهندس معدن بودم.

صدای پا! گروه دوباره
داشتند سراغ او می‌آمدند! یا
حالا با هیچ وقت!

هنی خودش را به گوشه دیگر اتاق
پرت می‌کند تا از خطر انفجار دور باشد!



هنی فتیله «تی ان تی»
را روشن می‌کند.



خانه روستایی به شدت
ویران می‌شود!



تی ان تی اتاق زیرزمین را
منفجر می‌کند!



هنی برای پناه گرفتن به میان جنگل انبوه می‌رود، که یک مرد اسکاتلندی کوهستانی با تفنگی در دست او را متوقف می‌کند. او هم از گروه کلاک است.



پسر جون، عجله برای چیه؟

انفجار ضربه سنگینی به هنی بیپاک زده، اما هنوز سلامت است و از زمین برمی‌خیزد. تجاریش در مهندسی معدن و آشنایی‌اش با مواد منفجره و نحوه استفاده از آنها موجب نجات جانش شد.



موضوع مرگ و زندگی است... هنی به او حمله می‌کند!

هنی در این نزاع پیروز می‌شود. تفنگ از دست نوکر اسکاتلندی کلاک خارج می‌شود و خودش هم با زخم‌های شدید روی زمین می‌افتد.



شاتس اوردم! حالا باید لباس محلی این مرد رو قرض بگیرم... لباس‌های خودم از بین رفته.



هنی خود را به قطاری آویزان کرده که به سمت جنوب و لندن می‌رود.



آره، موفق شدم!

درحالی‌که کلاک و گروهش از انفجار بهت زده هستند، هنی طاقت می‌آورد و به پیش می‌رود.

یه قطار! با این سرعتی که داره حرکت می‌کنه باید هر طور شده خودم رو بهش آویزون کنم.



هنی ماجراهایی را که برایش رخ داده برای
سر والتر تعریف می‌کند...

ده ساعت بعد... سر والتر بولیوانت، وزیر امور
خارجه بریتانیا، به هنی خوش آمد می‌گوید.

علامت شروع این
مصیبت، ترور
کارولیدس،
نخست وزیر یونان،
چه وقتی
او به لندن می‌اد؟

خیلی جالبه! سیدنی کلاک
نقشه دارد که به جنگ جهانی
راه بیاندازه! ما چقدر زمان
داریم؟

خوش آمدی. برادر زاده‌ام هری
گوردون آمدنت را بهم اطلاع داده.
اون بعد از
یه تصادف
ماشین جونم
رو نجات داد.



کارولیدس دیروز به لندن وارد
شده. من ده دقیقه قبل با او تلفنی صحبت
کردم. ما تمام اقدامات احتیاطی را انجام
می‌دهیم. حالا بگذار پیام رمز را ببینم.

FLAG
21-31-11-22
RED
42-15-14

پرچم قرمز



«پرچم قرمز» کلمه ورود فوق سری و
رمزی برای کنفرانس نیروی دریایی لندن.
آدمی که این کلمه عبور را در اختیار دارد
می‌تونه وارد محرمانه ترین
شورای دفاعی-نظامی
بریتانیا بشه!

بولیوانت
حیرت زده
شده است!



یک اتومبیل اداری هنی را به کنفرانس محرمانه می‌برد...



آدم کش‌های سیدنی
کلاک موفق شدند!

سر والتر چه
خبر شده؟

کارولیدس همین الان
در راه رفتن به
کنفرانس نیروی
دریایی به قتل رسیده!
نمی‌دانم قراره بعدش
چه اتفاقی بیفته، اما من
به نیروهای دفاعی
مردمی اعلام خطر می‌کنم!
تو به کنفرانس نیروی
دریایی می‌روی!



بمبی در سر هنی منفجر می‌شود!
این مرد همان سیدنی کلاک است!
او را متوقف کنید!



وقتی هنی قصد ورود دارد، یک
دریاسالار دارد خارج می‌شود...

محل برگزاری
کنفرانس نیروی
دریایی...

من این مرد رو از یه جایی
می‌شناسم... ریش و سیبش
اینطوری نبود، اما چشم‌هاش
آشناست...





دیوونه شدی! اون
لرد آلوا، فرماتده
نیروی دریایی
بریتانیاست! همه او
را با اون ریشش
می شناسن!

اون مرد رو بگیرید!
اون یه جاسوسه!



اون مرد رو بگیرید!
داره فرار می کنه!

یه لحظه صبر کن،
اسکاتلندی احمق!



ریشش تقلبیه! اون سیدنی کلاک جاسوسه!
اومده اطلاعات محرمانه از کنفرانس نیروی
دریایی لندن سرقت کنه! من چشم های شیرانه
کلاک رو در هر حال تشخیص می دم!



دارم یه کنفرانس
نیروی دریایی لندن
می رم!

بایست! فکر
می کنی داری کجا
می ری؟



ماشین کلاک می رود و در میان
ترافیک سنگین لندن گم می شود.

ورود غیر منتظره هنی، فرماتدهان نظامی را
از جا می‌پراند.

وضعیت امنیتی انگلستان متزلزله. نقشه‌های
دفاعی شما همین الان به دست استاد جاسوسی
به سرقت رفت، اون با ظاهر مبذل مثل لرد آلوا
در اینجا حاضر شده بود.



درحالی‌که همه شوک شده‌اند، هنی مدیریت
کنفرانس نیروی دریایی را به دست می‌گیرد.

به خاتمه لرد آلوا زنگ بزنید. بپرسید
آیا امروز به اینجا آمده!



ما در مورد محل استقرار
محرمانه ناوگان دریایی محافظ انگلستان
صحبت کردیم. آگه به جاسوس به این اطلاعات
برسه و اون رو به دشمنان ما بده، ممکنه تمام
ناوگان بریتانیا رو ظرف چند ساعت غرق کنن.

دریاسالار آلوا همین الان در زیرزمین
خانه‌اش پیدا شده که به قتل رسیده!



انگلستان در وضع اسفناکيه! تا الان
کلاک جای رزم ناوهای ما رو با
بيسيم به اطلاع دشمنان رسانده...



هنی به فرماتدهان
نظامی روحیه
می دهد.

موافق نیستم. من می گم که
اطلاعات هنوز توی انگلستانه، و
هنوز فرصت داریم. یه جاسوس
خبره اطلاعات گرانقیمت رو با یه
پیام رادیویی به خطر نمی اندازه.
اون اطلاعاتش رو شخصا تحویل
می ده و و در عوض پاداشش رو
هم نقدا دریافت می کنه.



کلاک می دونه که من شناختمش. اون با رفتن به
فرودگاه خودش رو به خطر نمی اندازه. از طریق دریا
از انگلستان خارج می شه. من یه رمز محرمانه دارم
که می گه، «سی و نه پله، مد دریا، ده و هفده دقیقه
شب»... این پیام، سیدنی کلاک رو به دام می اندازه!

اما ما چطور می تونیم سیدنی کلاک رو
پیدا کنیم؟ چطور می تونیم جلوی
خروجش از انگلیس رو بگیریم؟ اون
می تونه در کمتر از یک ساعت به
فرانسه پرواز کنه... سه ساعته به
آمستردام بره... یا روم...



سی و نه پله چیه؟

فکر کنم سی و نه پله در یکی از صخره‌های
شیب‌دار ساحل جنوبی انگلستان باشه... سی و نه
پله به پایین تا لنگرگاهی که به قایق کوچیک اونجا
سیدنی کلاک رو سوار می‌کنه و به یه کشتی
خارجی می‌رسونه؛ همزمان با مد دریا امشب
ساعت ده و هفده دقیقه.

هنی، پیشنهادت چیه؟

نقطه‌ای رو در ساحل برام پیدا کنید
که در اونجا مد دریا در ساعت ده و
هفده دقیقه رخ می‌ده، همونجا می‌تونید
سیدنی کلاک رو پیدا کنید!

جدول مد ساحلی بهمون می‌گه که در
ساعت ده و هفده دقیقه مد دریا در
منطقه «بردگیت» رخ می‌ده.

آقایان، با «اسکاتلند یارد» تماس بگیرید. ما
باید در منطقه بردگیت به دام برای اون پهن
کنیم. اگه خوش شانس باشیم، به کوسه
بزرگ شکار می‌کنیم... سیدنی کلاک رو!

آن شب... منطقه بردگیت... هنی به همراه یک بازرس پلیس منتظرند و اسکاتلند یارد در حال جستجو است.

پاتزده راه‌پله پیدا کردیم که پایین‌شون به آب می‌رسه. اما هیچ کدوم سی و نه تا پله ندارن و هیچ اثری هم از جاسوس‌ها نیست.

می‌خوام خودم به نگاهی بیاندازم.

برو ببین هنی. منطقه امنه. مردان ما تمام منطقه بردگیت رو تحت نظر دارن.

۴۵۰ متر دورتر از اتومبیل پلیس.

اینجا به راه پله هست که قبلا ندیدم!

من پله‌ها رو می‌شمارم.

دقیقا ۳۹ پله! و به قایق این پایین هست. از همین جا می‌رن.

فضول احمق! هنی، بیا بالا اینجا، قبل از اینکه همونجایی که هستی مغزت رو بترکونم!

هَنی، تو ته تا جون داری. امیدوار بودم توی اسکاښند مرده باشی. حالا باید خودم بکشم!



این طناب رو بگیر و آقای هنی رو په اون ستون ببند! وقتی دریا مد بشه، من سوار قایم هستم و په نارنجک دستی می اندازم سمش تا تکه تکه بشه!



پاسبان با خوش فکری
طناب را شل بست.

همگی مُردن. این روش کار منه. با په گروه کار می کنم و بعد همه رو می کشم. روش تمیزیه... اونها دیگه من رو لو نمی دن و من هم می توانم تمام پاداش رو بگیرم!

کلاک، بقیه گروهت
کجان؟



کلاک ضربه ای
به سر پلیس می زند
و او را نقش زمین
می سازد.

پیک گلوله ای منور
منطقه را روشن می کند.

خبر مرگ تو!

این چی بود؟



وقتی استاد جاسوسی برمی‌گردد تا ببیند چرا آسمان روشن شده، هنی طنابی را که شل بسته شده، باز می‌کند و به پشت کلاک می‌پرد.



یک لحظه اوضاع برای هنی سخت می‌شود.



بر اثر درگیری تفنگ از دست کلاک می‌افتد.



اما با یک حرکت پر قدرت، هنی جاسوس کهنه کار را پرتاب می‌کند!



هني ننگ کلاک را برمي دارد و آن جاسوس
و قاتل بيرحم را تعقيب مي کند.



وايسا! من
گيرت انداختم،
کلاک!

کلاک برمي خيزد و با سرعت از سي و نه
پله پايين مي رود تا به دريا برسد.



هرگز به من نمرسي!

انفجاري رخ مي دهد!... و کلاک
روي سي و نهمين پله جان مي دهد!



کلاک با عجله مي چرخد تا نارنجکي به سمت
هني که تعقيبش مي کند بياندازد. اما پايش
مي لغزد و نارنجک از دستش به بالا پرت
مي شود... وقتي کلاک سقوط مي کند،
نارنجک هم روي او مي افتد.



روز بعد، دفتر وزیر خارجه، سر والتر بولیوانت.

وقتی کلاک با نارنجک خودش نابود شد... اسرار
نیروی دریایی ما برای همیشه در امنیت باقی ماند.
ما خوش بین هستیم که کلاک هرگز فرصت نیافته
اطلاعات را از انگلستان به بیرون بفرسته. تبریک
می‌گم، ریچارد هنی. تو با به خطر انداختن جان
خودت... ما را از وقوع جنگ جهانی سوم نجات
دادی!



پایان.